

محمدرضا جعفری مؤلف فرهنگ فشرده نشر نو

آقای جعفری، اجازه بدهید قبل از هر چیز انتشار "فرهنگ نشر نو" را به شما تبریک بگویم. در دوره جدید فرهنگ‌نگاری در ایران و در عرصه رقابتهای موجود، کار بزرگ و ارزشمندی کرده‌اید.



از حسن‌ظن شما متشکرم، و اجازه بدهید بگویم که واقعاً کار مهمی نکرده‌ام و سعی‌ام بر آن بوده که تا حد امکان تجربیات زبانی و حرفه‌ای خود را در کار ترجمه و فراگیری زبان انگلیسی و بخصوص ویرایش در یکجا جمع کنم و در دسترس بگذارم. امیدوارم که در این کار تا حدی موفق شده باشم.

گفتگو را از خودتان شروع می‌کنیم تا برسیم به فرهنگ. ابتدا شما می‌توانید از احوال خودتان بگویید. از معادله‌های متعدد و عموماً محاوره‌ای که در برابر کلمات آورده‌اید، نه تنها وسعت تجربه زبانی شما بلکه عشق شما به کلمات را نیز می‌توان دریافت. این عشق چگونه

در شما پیدا شد و بارور شد؟ چگونه شد که به ترجمه و ویرایش و اخیراً فرهنگ‌نویسی روی آوردید؟ عشق راهبر شما بود یا تقدیر یا هر دو؟

پدرم مؤسسه امیرکبیر را در سال ۱۳۲۸ تأسیس کرد و من از همان کودکی بیشتر اوقاتم را در کنار او می‌گذراندم و به تدریج با کار و مسائل چاپ و نشر کتاب آشنا می‌شدم. و چون از سال اول دبستان در مدرسه مهران با زبان انگلیسی آشنا شده بودم، و در دبیرستان اندیشه نیز روزی دو ساعت درس

انگلیسی (خارج از برنامه وزارت آموزش و پرورش) داشتیم، چهارده سالم بود که به پیشنهاد و توصیه پدرم به ترجمه یک سلسله کتاب کودکان مشغول شدم و در این راه آقایان مهدی آذریزدی و عبدالله توکل و مرحوم اسمعیل شاهرودی از نظر سبک نگارش فارسی ترجمه‌هایم را مرور می‌کردند و یادم می‌داند که چگونه قلم به دست بگیرم. در سالهای تحصیل بیشتر ساعات و ایام تعطیل را در مؤسسه امیرکبیر می‌گذراندم و به همه کاری دست می‌زدم - از فروش کتاب و صندوقداری و حسابداری و کمک به کارگران انبار گرفته تا تصحیح مطبعی متنهای چاپی و ترجمه و تألیف کتابهای کمک‌درسی و ماشین‌نویسی. در این فاصله دو سال هم در محضر آقای ابراهیم یونسی به فراگیری تکمیلی زبان انگلیسی پرداختم. از خاطراتم در این دوره جلساتی گهگاهی بود که آقایان نامبرده و چند تن از مترجمان با یکدیگر به تبادل نظر و انتقاد از ترجمه‌های دیگران می‌پرداختند و من نکاتی را که در این جلسات و نشستها مطرح می‌شد به ذهن می‌سپردم.

از طرفی چون از سال ۱۳۴۲ پدرم مدیریت شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی را برعهده داشت، با توجه به تراکم کارهای ناشی از این مسئولیت، نمی‌توانست وقت زیادی را به اداره مؤسسه خودش اختصاص دهد و به تدریج غالب امور مؤسسه را من و چند تن از کارکنان صدیق و باوفایش حل و فصل می‌کردیم. تا آنکه سرانجام در سال ۱۳۵۱ مسئولیت سردبیری مؤسسه و سپس به تدریج نظارت و مدیریت تولید آن به عهده من قرار گرفت.

در سال ۱۳۶۰ مؤسسه امیرکبیر از ید خانواده ما خارج شد و من پس از چند ماهی با چند نفر از دوستان و اقوام شرکت نشر نور را به راه انداختم و سردبیری و سپس مدیریت آن را به عهده گرفتم. به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که تقدیر و عشق، هردو، راهبر من به ترجمه و ویرایش و نشر بودند.

شما سالها در مؤسسه امیرکبیر ترجمه، تألیف و ویرایش کرده‌اید و مدتها سردبیری و سرپرستی بخش تولید این مؤسسه را نیز عهده‌دار بوده‌اید. با نگاهی به گذشته، نقش این مؤسسه در بهبود وضعیت ترجمه و ویرایش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ملاکهای انتخاب متن و انتخاب مترجم چه بود و ویراستاری متون ترجمه شده در این مؤسسه چه تعریف و چه حد و حدودی داشت؟

امروز بیش از شانزده سال از پایان کارم در مؤسسه امیرکبیر می‌گذرد و شاید بهتر باشد بگویم که در مورد ارزیابی نقش آن مؤسسه در بهبود وضعیت ترجمه و ویرایش نمی‌توان پاسخ صریحی ارائه داد. همین قدر می‌توانم بگویم که بجز مؤسسات دولتی و غیر خصوصی نظیر بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسه انتشارات دانشگاه و مؤسسه انتشارات فرانکلین و دو سه مؤسسه دولتی دیگر، تا آنجا که به یاد دارم فقط مؤسسه امیرکبیر بود که چند نفر از مترجمان مجرب و صاحب‌نظران را در مورد بعضی ترجمه‌ها طرف مشورت قرار می‌داد. به نقل از پدرم، و همچنین از وقتی که به یاد دارم، از آغاز تأسیس آن مؤسسه یعنی سال ۱۳۲۸ تا پایان دهه ۱۳۳۰، در این مورد می‌توان از بانوان منیر جزنی (مهران) و سیمین دانشور، و آقایان محمود تفضلی و جلال آل‌احمد و احمد آرام نام برد. از سال

۱۳۴۰ که چاپ و نشر کتابهای جیبی قوت گرفت، مؤسسه امیرکبیر دو شعبه یکی برای چاپ رمان و یکی برای چاپ کتابهای علمی و غیررمان در قطع جیبی تأسیس کرد. در مورد رمانهای خارجی آقای عبدالله توکل و در مورد کتابهای علمی آقای پرویز شهریاری قبول مسئولیت کرده بودند. تا آنجا که به یاد دارم این منوال تا سال ۱۳۴۵ ادامه داشت و چون در این فاصله کتابهای جیبی بازار آشفته‌ای پیدا کرد، به ناچار کار این دو شعبه دچار رکود و تعطیل شد. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ آقای دکتر فریدون بدره‌ای به طور نیمه‌وقت انتخاب متن و مترجم را برای مؤسسه امیرکبیر به عهده داشتند. و از آن پس به تدریج این کار به عهده من قرار گرفت.

در مورد ملاکهای انتخاب متن و مترجم، باید گفت که این کار به صورت نظری و از روی تجربه و حدس و گمان صورت می‌پذیرفت. بدین معنا که ترجمه‌های ارائه شده به مؤسسه به صورت تفألی با متن اصلی مقایسه و مقابله می‌شد و اگر مترجم بیراهه نرفته و ترجمه در حد قابل قبولی بود و کتاب هم مفید و قابل فروش تشخیص داده می‌شد، قراردادی با مترجم به امضا می‌رسید و کتاب برای حروفچینی به چاپخانه تحویل می‌گردید.

این را هم بگویم که آثار مترجمان صاحب نام و با سابقه را بی‌نیاز از مقابله و مقایسه می‌دانستیم و یگراست به چاپخانه می‌فرستادیم و اگر سهوی به اثرشان راه یافته بود، هنگام تصحیح مطبعی، یا خودشان متوجه آن می‌شدند و یا مصححین مؤسسه آن را یادآور می‌شدند.

به هر تقدیر وقتی که این مسؤلیت به عهده من افتاد، تحولی در بازار کتاب رخ داده بود. ناشران تازه‌نفسی چون انتشارات خوارزمی و سازمان کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه فرانکلین و کانون پرورش فکری کودکان در این تحول نقش بسزایی داشتند. دیگر تجربه و حدس برای انتخاب کتاب کافی نبود، بلکه شناخت و آگاهی از آنچه در سطح جهانی در عالم نشر رخ می‌داد و کتابهایی که در جهان به چاپ می‌رسید اهمیت زیادی پیدا کرده بود. به همین خاطر ترتیبی دادم که ضمیمه ادبی تایمز و نقدنامه نیویورک تایمز و نوول ابرواتور را آبونه شوم.

این نشریات را مروری اجمالی می‌کردم و از روی آنها کتابهایی را که به نظرم جالب می‌رسید سفارش می‌دادم. بعد آن کتابها را ارزیابی می‌کردم و شاید از هر بیست سی عنوان یکی دو تایشان را مناسب تشخیص می‌دادم و به مترجمانی که به مؤسسه مراجعه می‌کردند می‌سپردم و از آنان نمونه کار می‌خواستم و در صورتی که کارشان قابل قبول به نظر می‌رسید، نکاتی را هم از نظر تبعیت از متن به آنان یادآور می‌شدم و ترجمه آن کتاب را به ایشان سفارش می‌دادم. البته در این بین آثاری هم بود که نویسندگانشان شهرت کافی در ایران به هم زده بودند و نیازی به ارزیابی نداشتند. این آثار را یا مترجمان بنام ترجمه کرده بودند که تکلیف معلوم بود و یا مترجمان جوان و تازه کار به ما ارائه می‌دادند که به ترتیبی که گفتم عمل می‌شد.

چون کار مؤسسه وسعت گرفته بود لازم شد که برای تصحیح مطبعی کتابها از نیروی جوان و تحصیلکرده (در حد دیپلم متوسطه) کمک بگیریم. و از اینجا بود که مسأله یکنواخت کردن رسم الخط کتابها پیش آمد. این مصححان مرتباً به من مراجعه می‌کردند که چرا در یک صفحه یک کلمه با دو

شکل مختلف آمده است مثلاً چرا در یک جای صفحه می از سر فعل جدا شده و در جای دیگر نشده، چرا به در یک جا به فعل یا اسم چسبیده در جای دیگر نجسبیده است. مؤسسه انتشارات فرانکلین برای نحوه کتابت جزوه‌ای به چاپ رسانده بود. آن را به دقت مرور کردم و باید بگویم که الحق بسیار مفید و عملی بود. آن جزوه را در چند نسخه فتوکپی کردم و به دست مصححان سپردم و از آنان خواستم که دستنویسها را قبل از ارسال به چاپخانه بخوانند و رسم الخط آنها را طبق دستورالعملهای آن جزوه بکنواخت کنند. از اینجا بود که مسأله ویرایش دستنویسها پیش آمد. بدین معنا که مصححان به نکات نامفهومی در متن ترجمه برمی خوردند و به من مراجعه می کردند و من هم به ناچار به متن اصلی مراجعه می کردم و می دیدم که مترجم منظور نویسنده را نفهمیده، یا یک کلمه را بدخوانده و سر و ته جمله را به هم آورده و به اصطلاح راست و ریس کرده. چون در مؤسسه کسی را برای مقابله ترجمه با متن اصلی نداشتیم تا مدتی مجبور بودم خودم این کار را انجام دهم و به مرور از فارغ التحصیلان دانشگاه برای این کار کمک گرفتم و بر کارشان نظارت داشتم. البته در مواردی که اثری باید به سرعت و خارج از نوبت به چاپ می رسید، به ناچار خودم آستینها را بالا می زدم. با تفصیلی که گفتم امیدوارم توانسته باشم توصیف ملموسی از آنچه در مؤسسه امیرکبیر می گذشت به دست دهم.

از نظر کیفی وضعیت ترجمه را در مقایسه با گذشته چگونه می بینید؟ در حال حاضر چه عوامل امیدوارکننده و چه عوامل بازدارنده بر کیفیت ترجمه تأثیر دارند؟ به نظر شما چگونه می توانیم به سمتی برویم که ترجمه، بخصوص ترجمه ادبی، کاری تخصصی و حرفه‌ای شود؟

باید گفت که کلاً وضعیت بهتر شده است. گذشته از کار تحسین انگیز اساتیدی چون آقای دکتر عزت الله فولادوند و آقای دکتر ابوالحسن نجفی و آقای عبدالله توکل و آقای نجف دریابندری و آقای ابراهیم یونسی... ترجمه‌هایی داریم که دقتشان اگر بیشتر از مترجمان خارجی نباشد، کمتر نیست. مثلاً یکی از مترجمان زبان فرانسه پیشنهاد کرد که کتاب شوک آینده را برایمان ترجمه کند. وقتی متن فرانسه را با متن انگلیسی مقابله کردیم، تفاوت‌های فاحشی چه از نظر فهم مطلب و چه از نظر رعایت امانت در آن دیدیم و به ناگزیر کتاب را از زبان اصلی یعنی انگلیسی ترجمه و منتشر کردیم.

اکنون در دانشکده‌های زبان، در رشته ترجمه به مقابله و مقایسه متون ترجمه شده و متن اصلی می پردازند که بسیار آموزنده و مفید است و شاید طریقی باشد برای حرفه‌ای و تخصصی شدن ترجمه. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم به ترجمه‌های برگزیده سال جایزه می دهد. تخصصی شدن ترجمه را می توان تا حد زیادی ناشی از تأثیر بازار دانست. ما حالا مترجمانی داریم که هفته‌ای یا ماهی یکی دو کتاب در زمینه روان‌شناسی مردم فهم و عامه‌پسند بیرون می دهند و بنابراین به نوعی دارد کارشان تخصصی می شود. (کاری به این نداریم که آن خشت بود که پر توان زد). چنین پدیده‌هایی در بازار فعلی نشر ایران کم نیستند و روز به روز هم بر تعدادشان افزوده می شود؛ آینده کتاب و کتابخوانی ثابت

خواهد کرد که آیا باید از این وضعیت متأسف بود یا خرسند. فعلاً نمی‌شود قضاوت کرد. از عوامل بازدارنده بر کیفیت ترجمه یکی سرعت عمل است و دیگری مسأله مالی که هر دو اینها هم باز برمی‌گردد به تأثیر بازار. امروزه که تعداد مترجمان و ناشران روزافزون است، آنان باید برای ترجمه و نشر کتابهای موفق با یکدیگر مسابقه بگذارند و چون این مسابقه‌ای است که هیچ قاعده و مقرراتی ندارد، بنابراین تکلیف معلوم است: هر که اول به خط پایان رسید برنده واقعی است، چون تا دیگران به او برسند و یا ارزش کارش معلوم شود، چند هزار نسخه از کتاب را به فروش رسانده و به اصطلاح بازار را گرفته‌اند و دیگران هم ناگزیرند یا کتابشان را با نام دیگری به بازار بفرستند و یا اینکه به قول معروف چون به گرد او نرسیده‌اند واگردند. همچنین اگر مترجمی با هزار امید کمر به ترجمه یک اثر سنگین ببندد، اعم از اینکه از این راه ارتزاق کند یا نه، وقتی که حاصل کار او در اداره ممیزی با نظر منفی مواجه شود و به محاق یفتند، چگونه به ترجمه اثر دومی دست بزنند؟ تازه ممکن است در این میانه مترجم دیگری هم دست به ترجمه همان اثر زده باشد، آن وقت دیگر واویلا است. پس یا این کار را می‌بوسد و کنار می‌گذارد و یا به ناچار تابع سلیقه روز می‌شود که در هر دو صورت تکلیف معلوم است. بنابراین فقط ذوق و حمیت و پایبندی به آبروی فردی است که یک ترجمه پاکیزه به دست می‌دهد. حتی اگر پیشنهاد شود که نهاد یا مؤسسه‌ای هم برای حمایت از چنین افراد و چنین ترجمه‌هایی تأسیس شود باز هم راه به جایی نمی‌برد، چون یا روابط بر ضوابط حاکم می‌شود و انگیزه اصلی به طاق نسیان می‌افتد و یا اینکه باز این ترجمه‌ها در کنار ترجمه‌های باب بازار قرار می‌گیرند که در هر دو صورت تکلیف معلوم است. بنابراین فقط بالا رفتن سطح آگاهی کتابخوانها است که توقع را بالا می‌برد و در نتیجه کار بهتر می‌طلبد.

مؤسسه امیرکبیر برای رفع نیاز به فرهنگهای دوزبانه عام و تخصصی در گذشته چه قدمهای مثبتی برداشته است؟

فرهنگهای دوزبانه‌ای که مؤسسه امیرکبیر چاپ کرده از این قرار است:
 فرهنگ انگلیسی - فارسی تألیف مرحوم آریانپور (پنج جلدی و دوجلدی و یک جلدی و جیبی)
 فرهنگ انگلیسی - فارسی جیبی تألیف آقای ابراهیم یونسی
 فرهنگ فارسی - فرانسه تألیف آقای مرتضی معلم
 فرهنگ فارسی - انگلیسی تألیف مرحوم آریانپور (یک جلدی و جیبی)
 باید اذعان کرد که این فرهنگها در زمان خود اقدامات مثبتی به شمار می‌آمدند. دو نکته یادمان باشد: یکی اینکه تا همین الان هم در مجموعه انتشارات مملکت، جمع فرهنگهای دوزبانه قابل ذکر از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. و دوم اینکه تا همین پنج شش سال پیش حروفچینی دوزبانه به طریق دستی انجام می‌شد که حتی الفاظی چون 'مشقت' و 'مصیبت' و 'خون‌جگر' هم برای تجسم رنج و زحمتی که این کار در برداشت کافی نیست، حروفچین مجبور بود برای چیدن هر حرف از هر نوع

حروف به پای یک گارسه برود و حروف را تک به تک کنار هم بچینند تا یک کلمه چیده شود و حرف را هم با چشم نمی‌دید و با لمس راده آن تشخیص می‌داد (که در موارد زیادی هم این تشخیص اشتباه بود). و بعد نوبت تصحیح کار حروفچینی شده می‌رسید که در مورد کارهای پیچیده، نمونه‌های مطبوعی سیاه می‌شد. بگذریم از اینکه مؤلف هم هنگام تصحیح مطالب را کم و زیاد می‌کرد. ناشرین قدیم از دعوای مؤلف و حروفچین خاطره‌ها دارند. در کار حروفچینی فرهنگها نمونه‌های دهم و بیستم چندان نادر نبود. و تجسم کنید که چقدر آمد و رفت بین چاپخانه و ناشر و مؤلف انجام می‌شد تا کار ۸ یا ۱۶ صفحه حروفچینی شده به مرحله چاپ برسد.

ناشران و مؤلفان و مترجمان و ویراستاران و حروفچینان و مصححان فعلی واقعاً باید وجود کامپیوتر را نعمت بدانند و شاکر باشند. و در اینجا باید بگویم که شاید لفظ نعمت هم برای توصیف و تجسم فراغت و راحتی ناشی از وجود کامپیوتر کافی نباشد.

چه موقع و چطور شد که به فکر تألیف فرهنگ دوزبانه افتادید؟ چه اشکالات عمده‌ای در فرهنگهای دوزبانه موجود می‌دیدید؟ چطور شد به فکر افتادید فرهنگ یک‌زبانه را "ترجمه" کنید؟ این طرح ابتکاری چه مزیتی دارد که فرهنگهای دوزبانه متعارف ندارند؟ فرهنگ انگلیسی که مبنای کارتان بوده برای چه نوع مخاطبی تألیف شده و شما چه نوع مخاطبی را در نظر داشته‌اید و چگونه نیازهای خاص او را پاسخ داده‌اید؟

برای پاسخ به این سؤال شاید بهتر باشد استناد کنم به قول آقای کریم امامی که گفته‌اند ما ایرانیان به زبان انگلیسی نه به صورت زبان یک کشور خاص، بلکه به عنوان وسیله و ابزاری برای ارتباط بین‌المللی می‌نگریم و می‌خواهیم که از خصوصیات آن هم در انگلیس و هم در امریکا آگاه باشیم. پس اول باید ببینیم که تعریف و انتظاری که از یک فرهنگ دوزبانه عمومی داریم چیست؟ آیا فقط برای یافتن معنی و معادل به آن مراجعه می‌کنیم؟ مسلماً نه، چون در این صورت فرهنگ چیزی نخواهد بود جز یک کتابچه لغت معنی مفصل. مراجعه به فرهنگ دوزبانه فقط به قصد ترجمه نیست. عده‌ای برای پی بردن به تلفظ لغت نیز به فرهنگ مراجعه می‌کنند. برای پی بردن به هویت دستوری و اطمینان از اینکه املا و نحوه تصریفی افعال بی‌قاعده چیست یا صورت جمع بی‌قاعده اسامی و صورت تقضیلی بی‌قاعده صفات کدام است نیز ناگزیریم به فرهنگ مراجعه کنیم.

برای نوشتن و ادای منظور خود نیز از مراجعه به فرهنگ بی‌نیاز نیستیم. آیا می‌توان فلان اسم را جمع بست؟ آیا می‌توان از بهمان فعل به صورت لازم استفاده کرد؟ با فلان اسم یا صفت یا فعل چه حرف اضافه یا قیدی می‌توان به کار برد؟ آیا فلان لغت در سطحی هست که بتوان در نامه دوستانه یا نامه‌ای اداری به کار برد؟ و یا اگر مشغول ترجمه هستیم آیا لغتی که معنی‌اش را نمی‌دانیم، جنبه رسمی و اداری دارد یا خودمانی و غیررسمی یا عامیانه است؟ آیا فلان لغت در انگلیسی بریتانیایی رایج است یا در انگلیسی امریکایی؟

در نوشتن هم برای پرهیز از تکرار لغتی در جمله یا رسا نبودن آن به دنبال مترادف دیگری

می‌گردیم. گاهی برای تفهیم معنای یک لغت لازم است که از متضاد یا متقابل آن نیز کمک بگیریم. اگر مراجعه‌کننده یا واژه‌جوی متعارف یا غیر متخصص بخواهد برای هر یک از مواردی که گفتیم به یک فرهنگ علیحده مراجعه کند، باید یک قفسه فرهنگ در اختیار داشته باشد در حالی که شاید فقط چند صدم چنین حجمی برایش کافی باشد. حتی ماشین‌نویس یا حروفچین هم وقتی در انتهای سطر ناگزیر شود کلمه‌ای را به اصطلاح بشکنند، مجبور به حفظ و مراعات قواعد تقطیع واژه است که می‌تواند به استناد فرهنگ انجام دهد.

حالا می‌پردازیم به سؤال شما. تاکنون کدام فرهنگ دوزبانه انگلیسی-فارسی را در ایران سراغ داریم که فقط چند مورد از این نیازهایی را که گفتیم احساس کرده یا به خوبی جواب داده باشد؟ همانطور که در مقدمه فرهنگ هم نوشته‌ام، در اواسط دهه ۱۳۵۰، هنگام نظارت بر کار تصحیح و چاپ فرهنگهای فارسی و دوزبانه و مقایسه آنها با منابع خارجی به نقایص و کاستیها و بی‌نظمیهای فراوانی بر می‌خوردم. مثلاً برای بعضی از واژه‌های انگلیسی تلفظ داده بودند و برای بعضی نداده بودند. در برابر هر لغت تعدادی معادل ردیف شده بود که بعضاً مترادف و غالباً بکلی از هم دور بودند و هیچ کوششی برای تفکیک آن معادلها به عمل نیامده بود و واژه‌جو حیران و سرگردان می‌ماند؛ در برابر بعضی از واژه‌ها هم به جای دادن معادل به ترجمه شرح‌الاسم لغت پرداخته بودند. سایر فرهنگها مانند فرهنگ مرحوم حیم نیز بیش از سی سال از تألیفشان می‌گذشت و لغات و اصطلاحات جدیدی را که وارد زبان انگلیسی شد بود نداشت. و من در هر بار مراجعه با دست خالی، ناگزیر می‌شدم به یک فرهنگ یک زبانه انگلیسی مراجعه کنم. کم‌کم به فکر افتادم نقایصی را که در این فرهنگها می‌بینم در حاشیه صفحاتشان یادداشت کنم تا در آینده از اتلاف وقت مجدد و تکرار مراجعه پرهیز شود. و همیشه با خود می‌گفتم آیا می‌رسد روزی که ما هم یک فرهنگ استاندارد انگلیسی به فارسی داشته باشیم؟ ضمناً هنگام ویرایش و تصحیح متون مختلف، اصطلاحات و برابره‌های جالب و ناب آنها را نیز در گوشه صفحات فرهنگها و همچنین بعضاً در فیشهای جداگانه یادداشت می‌کردم. با تراکم این یادداشتها مترصد فرصتی شدم تا فرهنگهایی کم‌نقص‌تر و منظم‌تر تألیف و تدوین کنم. در سال ۱۳۶۰ به خاطر تغییراتی که در مدیریت مؤسسه امیرکبیر پیش آمد، از آن مؤسسه استعفا کردم و سردبیری شرکت نشرنو و سپس مدیریت آن را عهده‌دار شدم و به خاطر مسئولیتها و گرفتاریهای ناشی از کار، از فرصت مناسبی که می‌خواستم دورافتادم، ولی طی این مدت هم کماکان از متونی که ویرایش می‌کردم و همچنین از لغات و اصطلاحاتی که ضمن صحبتها در مجالس و محافل می‌شنیدم یا در مطبوعات یا سایر کتابها می‌دیدم یادداشت برمی‌داشتم.

در سال ۱۳۷۰ نسخه‌ای از فرهنگ *Longman Handy Learner's Dictionary* به دستم رسید. مدتی با آن کار کردم و دیدم واقعاً به درد بخور است. ضمناً، از یک طرف می‌دیدم که استادان دانشگاه و معلمان زبان مصرأ از دانشجویان و زبان‌آموزان می‌خواهند که از فرهنگهای یک‌زبانه انگلیسی استفاده کنند. و از طرف دیگر مترجمان و ویراستاران هم در حین کار ناگزیرند علاوه بر فرهنگهای دوزبانه به فرهنگهای یک‌زبانه انگلیسی نیز مراجعه کنند، زیرا در فرهنگهای دوزبانه یک رشته معادل

به صورت مجرد ردیف شده‌اند که بر فرض صحت باز هم منظور را برآورده نمی‌کنند و باید برای اشراف بر معنای کلمه در جمله، بر حسب مورد به یک فرهنگ یک‌زبانه هم مراجعه کرد تا با ملاحظه شواهد و مثالها بتوان به منظور و مراد نویسنده پی برد. این بود که به فکر افتادم فرهنگ مذکور را پایه یک فرهنگ انگلیسی به فارسی قرار دهم و متن انگلیسی آن را هم که بالنسبه گویا و موجز و به زبانی ساده است، برای کسانی که می‌خواهند یک فرهنگ یک‌زبانه انگلیسی هم دم داشته باشند به متن اضافه کنم. البته این را هم بگویم که بسیاری از نکات دستوری و یا مثلاً حروف اضافه و قیدهایی را که با افعال و صفات و اسامی علاقه‌مندی و به اصطلاح زبان‌شناسان همنشینی دارند، از فرهنگهای دیگر و عمدتاً فرهنگ Longman بزرگ استخراج کردم و به متن فرهنگ مذکور افزودم. در حین ترجمه نیز هر جا که می‌دیدم شرح‌الاسم انگلیسی گویا نیست یا واژه‌ها و اصطلاحاتی را کم دارد، به همان سبک از فرهنگهای دیگر استخراج و به آن اضافه کردم.

البته همانطور که از نام فرهنگ مذکور پیداست، این فرهنگ برای زبان‌آموزان تدوین شده بود، و برای آنکه مترجمان و پژوهندگان نیز بتوانند نیاز خود را حتی الامکان با استفاده از فرهنگ من برطرف نمایند، ناگزیر بودم معادلهای فارسی را بسط دهم تا جواب آنان را هم داده باشم.

در ترجمه مدخلهای انگلیسی و انطباق معادلهای برشهای معنایی کلمات در فرهنگ انگلیسی، با چه مشکلی روبرو بودید؟ برای مثال، در مواردی معادلهایی که پیشنهاد کرده‌اید ترجمه دقیق توضیح انگلیسی نیست بلکه از آن فراتر می‌رود و به قول خودتان "معادلهای دورتر" را نیز به دست می‌دهد. به مثالی که در مقدمه فرهنگ آورده‌اید توجه کنید:

fervent / adj / feeling strongly: fervent hope / believer

با حرارت، پرحرارت، مشتاق، پرشور؛ سوزان، گرم، صمیمی؛ راسخ، پابرجا؛ صمیمانه، عمیق، شدید در اینجا چگونه به معادلهای دورتر یعنی "سوزان، گرم و صمیمی" رسیده‌اید؟

همانطور که گفتم فرهنگ مذکور برای زبان‌آموزان نوشته شده بود. بنابراین از نظر مراجعه مترجمان لازم بود که حتی الامکان معادلهای بیشتری در برابر شرح‌الاسم انگلیسی درج شود، چرا که به قول آقای دکتر عزت‌الله فولادوند ترجمه یعنی بردن یا انتقال معنایی از یک زبان به زبان دیگر، و کلمه هر قدر هم دقیق انتخاب شود، باز ممکن است گوشه‌ای از معنا را انتقال ندهد. برای این منظور لازم بود که به فرهنگهای دیگر نیز مراجعه شود تا بتوان با توجه به تعاریف و مثالهای آنها دامنه معادلهای مترادفها را بسط داد. مثلاً واژه مورد اشاره شما (*fervent*) در فرهنگهای دیگر چنین تعریف شده است:

1) *Oxford Advanced Learner's Dictionary (1990): fervent: showing warmth and sincerity of feeling; enthusiastic; passionate: a fervent farewell speech; fervent love, hatred etc; a fervent admirer.*

گفت و گو با محمدرضا جعفری

- 2) *Oxford advanced Learner's Dictionary (1995): fervent : (also fml fervid): showing strong or intense feelings; enthusiastic: fervent desire / hope / wishes; a fervent admirer / believer / supporter.*
- 3) *The Oxford Dictionary of Current English (1992): fervent: ardent; intense: fervent admirer.*
- 4) *Longman Dictionary of Contemporary English (1989): fervent: being, having, or showing deep sincere feelings: a fervent desire to win; a fervent nationalist.*
- 5) *Longman Dictionary of Contemporary English (1995): fervent: believing or feeling something very strongly and sincerely: a fervent appeal for peace; fervent admirer / believer / supporter etc.*
- 6) *BBC English Dictionary (1993): fervent: someone who is fervent about something has strong and enthusiastic feelings about it: a fervent belief in God.*
- 7) *The American Heritage Dictionary (1983): fervent: 1. Having or showing great emotion or warmth; ardent 2. Extremely hot; glowing.*

خوب، با توجه به تعاریف و مثالهای فوق در فرهنگهای مختلف که هر کدام دو سه تا از معادل‌های ما را در بر می‌گیرند، امیدوارم پاسخ سؤال خود را گرفته باشید.

با توجه به اینکه توضیح انگلیسی واژگان حجم فرهنگ را تقریباً دو برابر کرده است، افزودن کلمات مترادف و متضاد مدخلها را چگونه توجیه می‌کنید؟ مخاطبی که هدفش یافتن معنی کلمه یا معادل آن است تا بتواند معنی عبارتی انگلیسی را درک کند و قرار نیست از این فرهنگ در نوشتن به زبان انگلیسی استفاده کند، چه نیازی به کلمات مترادف یا متضاد دارد؟

پاسخ این سؤال شما بر می‌گردد به دو سؤال قبل. کی این قرار نهاده شده که کسی از این فرهنگ در نوشتن به زبان انگلیسی استفاده نکند؟ من در نظر نداشتم که مخاطبم فقط کسی باشد که می‌خواهد معنی فارسی یک واژه را بداند، بلکه مرادم این بود که واژه‌جو با هر یک از نیازهایی که قبلاً گفتم، با داشتن این فرهنگ، حتی الامکان از مراجعه به فرهنگی دیگری نیاز باشد. از قول یکی از اساتید، در مقام تنقید، بر اینم نقل می‌کردند که از زمان پروفیسور جانسون تا کنون سابقه نداشته است که یک فرهنگ دو زیانه هم تعریف به زبان اصلی (انگلیسی) و هم معادل زبان دیگر (فارسی) و هم کلمات مترادف و متضاد داشته باشد. البته شاید ایشان در این مورد حق داشته باشند، و شاید هم نه.

از ممالک و زبانهای دیگر خبر ندارم، ولی در ایران لااقل می‌توانم از فرهنگ کردی - فارسی تألیف استاد عبدالرحمن شرفکندی متخلص به هه‌ژار نام ببرم که در برابر هر واژه کردی تعریف و سپس معادل فارسی آن را آورده است. و در زمینه کلمات مترادف و متضاد نیز باید بگویم که در فرهنگ *Longman (1987)* پس از دادن تعریف یا شرح‌الاسم واژه‌ها، بعضاً مترادف یا متضاد آن واژه‌ها را نیز به دست داده است. همچنین دو فرهنگ با مشخصات زیر در اختیار دارم که در آنها

مترادفات واژه‌ها به طور مُشبع درج شده است، یکی *American Heritage Dictionary* و دیگری *The Oxford Dictionary and Thesaurus*. و اما در مورد حجم فرهنگ باید بگویم که به برکت وجود کامپیوتر توانستیم حساب کنیم که فرهنگ ما با یا بدون داشتن کلمات مترادف و متضاد چه حجمی خواهد داشت. تفاوت کار چیزی در حدود ۷۰ صفحه بود و تصدیق می‌فرمایید که بین ۱۵۴۰ صفحه و ۱۴۷۰ صفحه که حدود چهار میلیمتر به قطر کتاب می‌افزود ارجح آن بود که درج کلمات مترادف و متضاد صرف نظر نشود تا حتی الامکان واژه‌جو و مراجعه کننده به فرهنگ از مراجعه به مراجع دیگری نیاز شود.

یکی از ویژگیهای فرهنگ شما این است که کلمات و اصطلاحات عامیانه بسیاری در آن گنجانده‌اید. این بی‌تردید نشانهٔ اُنس شما با زبان عامیانه است. بسیاری از معادلهای عامیانه که پیشنهاد کرده‌اید برگرفته از لهجهٔ تهرانی است و برای بسیاری از مراجعه کنندگان به فرهنگ قابل درک نیست. آیا امکان نداشت این معادلهای را به نوعی مشخص کنید؟

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم لهجهٔ تهرانی اکنون معیار زبان فارسی است، بگذریم از اینکه تهران‌نشینان شهرستانی‌الاصل در صحبت و نوشته‌های خود گاهی از لهجه و زبان محلی‌شان نیز به‌عنوان چاشنی استفاده می‌کنند. و در مورد اینکه می‌فرمایید این معادلهای عامیانه برای بسیاری از مراجعه کنندگان به فرهنگ قابل درک نیست باید بگویم که خوشبختانه به خاطر وجود شرح‌الاسم انگلیسی در فرهنگ، چنین مشکلی به حداقل رسیده است؛ در مواردی هم که یک معادل عامیانهٔ امروزی تهرانی (مثلاً 'سه' یا 'سه کردن') در این فرهنگ درج شده معنی آن در داخل کروش آمده است، مضافاً که چنین معادلهایی معمولاً در کنار چند معادل دیگر آمده‌اند و برای سهولت قرائت نیز کلمات حتی الامکان اعراب‌گذاری شده است. پس می‌بیند که به این ترتیب بر معلومات زبان فارسی (یا لهجهٔ تهرانی) واژه‌جو نیز افزوده می‌شود.

آقای جعفری، طراحی کتاب و انتخاب حروف بسیار حرفه‌ای و عالی است. تنها نکتهٔ آزاردهنده در مورد جنبهٔ فنی کتاب، نوع کاغذ کتاب است که کتاب را بسیار حجیم کرده. در این مورد چه توضیحی دارید و طرح شما برای چاپ دوم کتاب چیست؟

حقیقتش را بخواهید خود من هم از نوع کاغذ که کتاب را بسیار حجیم کرده راضی نیستم. ولی خوب چه می‌شود کرد؟ ناشر کتاب (نشر فاخته) برای آن از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که توزیع کاغذ برای ناشران را در دست دارد تقاضای کاغذ خارجی کرده بود که حدود بیست درصد نازک‌تر است ولی با تقاضای او موافقت نشد؛ تبدیل کاغذ ایرانی به خارجی در بازار آزاد هم علاوه بر اینکه از توان مالی ناشر خارج بود، مبلغ قابل توجهی به بهای کتاب می‌افزود. با توجه به هزینهٔ سنگین فیلم و زینک، تصمیم گرفته شد برای چاپ اول به کاغذ ایرانی اکتفا شود و در چاپ دوم تفاوت هزینهٔ فیلم و زینک

به مصرف کاغذ برسد. و اکنون هم که در نیمه دوم سال قیمت کاغذ ایرانی یک افزایش بیست درصدی پیدا کرده است، تفاوت بهای کاغذ ایرانی و خارجی از بازار آزاد به رقمی حدود پانزده درصد رسیده که قابل تحمل است. بزودی چاپ دوم فرهنگ با بهایی حدود چهل و پنج هزار ریال به بازار عرضه می‌شود. همچنین تعدادی از نسخه‌های چاپ دوم را هم در دو مجلد عرضه خواهیم کرد.

استقبال از فرهنگ چگونه بوده است؟ فعلاً به چه کاری اشتغال دارید و طرح بعدی شما چیست؟ آیا کار فرهنگ‌نویسی را همچنان ادامه خواهید داد؟

فرهنگ نشر نو در اردیبهشت ماه امسال به بازار عرضه شد. اکنون نسخه‌های چاپ اول فرهنگ رو به اتمام است ولی ناگفته نماند که انتظار استقبال بیشتری را داشتم، البته در نمایشگاه کتاب اردیبهشت ماه استقبال خوبی از آن شد، یعنی هر کس که فرهنگ را چند لحظه ورق می‌زد، برای خرید آن تردید نمی‌کرد. اما در کتابفروشیها استقبال در حد انتظار نبود. شاید علت این باشد که در کتابفروشیها درست ارائه نمی‌شود و یا اینکه هنوز مردم به فرهنگهای متقدم اعتماد بیشتری دارند و باید منتظر باشیم تا اعتمادشان به فرهنگ ما جلب شود.

در حال حاضر مشغول تدوین یک فرهنگ کوچک در قطع جیبی هستم که فاقد شرح‌الاسم انگلیسی است و تا حدی به فرهنگهای دوزبانه رایج نزدیک است. البته برخلاف فرهنگهای رایج از تفصیل نکات دستوری و جنبه‌های کاربردی لغات عاری نیست.

در مورد ادامه کار فرهنگ‌نویسی نیز باید بگویم که چنین قصدی دارم هر چند که به قول دکتر ساموئل جانسون، فرهنگ‌نویس امیدی جز این نمی‌تواند داشته باشد که فقط از آفت مذمت برکنار بماند، و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر فرهنگ‌نویسی شده است.